امام محمد غزّالی

ترجمۀ مصطفی اربابی

کشف انگیزه‌های غرور و فریب در انسان

کشف انگیزه‌های
غرور و فریب در انسان

مؤلف: امام محمد غزالی

مترجم: مصطفی اربابی



نشر احسان ـ خیابان ناصر خسرو ـ کوچهٔ حاج نایب ـ تلفن: ۳۹۲۷۵۰

---

* نام کتاب : کشف انگیزه‌های غرور و فریب در انسان.
* تألیف : امام محمد غزالی.
* مترجم : مصطفی اربابی.
* ناشر : نشر احسان.
* تیراژ : ۱۰۰۰ نسخه.
* نوبت چاپ : دوّم ـ زمستان ۱۳۷۱.
* چاپخانه : پیام.

مقدّمهٔ مترجم

بنام خدا آفریدگار جهان.

﴿یاأَیُّهَا الإِنْسَانُ ما غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِیمِ﴾.

«هان ای انسان چه چیزی تو را به پروردگار بزرگت مغرور ساخته‌است».

قرآن کریم

خوانندهٔ محترم:

رساله‌ای که ترجمه فارسی آن هم اکنون در دسترس شماست، یکی از آثار دانشمند ومتفکّر بزرگ اسلامی حضرت امام محمّد غزالی‌است. این رساله در موضوعی بسیار مهم نگاشته شده‌است، وهدف مؤلّف برگرفتن پرده از همهٔ عوامل غرور و فریب، در وجود همهٔ اصناف مردم‌است، تا انسان با شناخت دقیق مظاهر فریبنده، و پرهیز از آن، بتواند بسوی کمال وآزادگی گام بردارد، و در مقابل هر موجودی بی‌ارزش، زانو نزند، و زبان به تملّق و چاپلوسی در برابر غیر خدا نگشاید، و ارزشهای والای انسانی و اسلامی‌را بهای هر خس و خاشاکی نریزد.

مؤلّف با بیانی روشن به توضیح اشکالات و عیبهائی که باعث غرور هر صنف از مردم گردیده، پرداخته، و راه علاج دردهارا نشان داده، و بدینوسیله در جهت سلامت روان انسان خدمت بزرگی‌را انجام داده‌است، که امیداست ترجمـه فارسی آن در برآورده ساختن هدف مؤلّف مؤثّر واقع شود، و در پیشگاه خداوند متعال مورد قبول قرار گیرد. آمین.

در اینجا لازم میدانم از برادر ارجمند و گرامی اقای عبدالرحمن یعقوبی که متن عربی کتاب‌را در اختیار اینجانب قرار داده، و همچنین ترجمه فارسی آنرا پیشنهاد فرمودند، تشکّر و قدردانی کنم. امیدوارم خداونـد متعـال همگی مارا به صراط مستقیم هدایت فرماید، و مارا مشمول عنایت و غفران خود قرار دهد.

بتاریخ ۶ جمادی الثانی ۱۴۰۹ هـ.ق (۱۳۶۷/۱۰/۲۴ هـ.ش)

تربت جام ـ مصطفی اربابی

بسم الله الرّحمن الرّحيم

﴿إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الألْبَابِ﴾.
«تنها خردمندانند که پند پذیرند».

قرآن کریم (زمر/ ۹)

درود خدا بر سرور ما حضرت محمّد، و بر خاندان و یارانش بادا، آمین، و به خدااست اعتماد من. حمد و ثنا فقط خدارا سزااست، و درود خدا بر بهترین خلق او، سرور ما حضرت محمّد و بر خاندان و یاران او بادا.

و بعد این کتاب عنوانش: الكشف والتبيين في غرور الخلق أجمعين می‌باشد.

بدانکه خلق دو قسم‌است: حیوان و غیر حیوان، ـموجود زنده و غیر زنده‌ـ و حیوان ـموجود زنده‌ـ دو قسم می‌باشد: مکلّف وغیر مکلّف. پس مکلّف کسی‌است که خداوند اورا مخاطب ساخته، و به عبادت فرمانش داده، و در مقابل برایش ثواب‌را وعده فرموده‌است، همچنین خداوند شخص مکلّف‌را از معاصی منع فرموده، و اورا از عواقب آن برحذر داشته‌است. وغیر مکلّف کسی‌است، که خداوند اورا به امر و

نهی مخاطب قرار نداده‌است. وانگهی بر دو قسم‌است: مؤمن و کافر. ومؤمن بر دو قسم‌است:

فرمان بردار و عاصی. وهر کدام از فرمانبرداران، وگنهکاران به دو قسم تقسیم میشوند: عالم و جاهل.

پس از این تقسیم بندی مشاهده کردم، که جمیع مکلّفین از مؤمنین و کافرین، جز آنانکه خداوند، پروردگار جهانیان، آنان‌را حفظ کرده‌باشد، در معرض فریب خوردن قرار دارند.

اگر خدا خواسته‌باشد، من میخواهم پرده از مظاهر فریبنده برگیرم، ومکلّفین‌را با حقیقت آشنا سازم، و در حدّ توان توضیح کافی در این باره عرضه‌دارم، و با موجزترین کلمات و عبارات به بیان حقایق بپردازم، و با استفاده از بدیعترین روش اشاره، حقایق‌را بر ملا سازم.

پس می‌گویم، که توفیق من در این راه جز به لطف پروردگار به امری دیگر بستگی ندارد.

بدانکه فریب خوردگان از خلق، غیر از کافرین چهار گروه هستند:

گروهی از علماء، گروهی از عبادتگران، گروهی از سرمایه‌داران، و گروهی از صوفیان.

پس در اول از فریب خوردن کفّار آغاز می‌کنیم، آنان در غرور خود دو گروه هستند: برخی از آنان‌را زندگانی مادی دنیا فریب داده‌است، و بعضی‌را ابلیس فریبنده مغرور ساخته‌است.

اما آنان که زندگانی مادی دنیا ایشان‌را فریب داده، کسانی هستند، که می‌گویند: نقد بهتر از نسیه‌است (این نقدرا بگیر و دست از

آن نسیه بدار، کاواز دهل شنیدن از دور خوش‌است).

وگفته‌اند: لذتهای دنیا یقینی‌است، و لذتهای آخرت غیر یقینی و در وجود آن شك‌است، بنابراین نمی‌توان بخاطر چیزی که در وجود ان شك‌است، از یقین دست برگرفت.

این قیاس فاسداست، و ابلیس که نفرین خدا بر او بادا، بدینگونه استدلال و قیاس کرد و گفت:

﴿أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ﴾ ـمن از آدم بهترم.ـ بیچاره گمان برد که برتری در وسیله‌است.

علاج این غرور دو چیزاست: یا بوسیلهٔ تصدیق معالجه میشود، که آن ایمان‌است، و یا بوسیلهٔ برهان.

اما تصدیق آن‌است: که شخص خدارا تصدیق کند، در اینکه او تعالی فرموده‌است: ﴿وَمَا عِنْدَ اللهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ﴾[1].

ـ وآنچه نزد خدااست، بهتر و پاینده‌تر است. ـ

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ﴾[2].

ـ و زندگانی دنیا نیست مگر متاعی فریبنده. ـ

وهمچنین پیامبررا در آنچه آورده تصدیق نماید.

اما برهان: شخص باید فساد قیاس و استدلال خودرا بداند، در اینکه می‌گوید: دنیا نقد و آخرت نسیه‌است، مقدّمهٔ آن صحیح‌است، و اما اینکه گوید: نقد بهتر از نسیه‌است، در اینجا محل تلبیس‌است، و

(۱) ۶۰/ القصص.

(۲) ۱۸۵/ آل عمران.

واقعیّت امر چنین نیست، بلکه نقد اگر در مقدار و مقصود مساوی نسیه باشد، نقد بهتراست، اما اگر نقد کمتر از نسیه باشد، پس نسیه بهتراست. و باز بدیهی‌است که آخرت پاینده وابدی‌است، و دنیا گذرا و ناپایداراست. و اما گفتهٔشان که ذات دنیا یقینی و در ذات آخرت شك‌است، هم استدلالی باطل‌است. زیرا که نزد مؤمنین آخرت یقینی‌است، و برای این یقین دو منبع ادراك و شناخت وجود دارد:

یکی ایمان و تصدیق بر وجه تقلید از انبیاء وعلماءاست، چنانکه از طبیب حاذق در تجویز دارو و مصرف و استعمال آن تقلید میشود.

و دیگری وحی بر انبیاء و الهام برای اولیاءاست.

گمان مبر که معرفت و شناخت پیامبر خدا صلّی الله علیه و سلّم، در امور آخرت و دنیا تقلید از جبرئیل بوده‌است، زیرا که تقلید معرفت صحیح بشمار نمی‌رود، و پیامبر صلّی الله علیه و سلّم‌را خداوند متعال از تقلید استثنا فرموده، و بلکه پرده‌را از حقایق برای او برگرفته، و او به نور بصیرت، حقایق‌را مشاهده کرده، چنانکه محسوسات‌را با چشم ظاهر مشاهده میکرده‌است.

فصل ①

در اینکه مسلمانان اگر اوامر خدارا بجای نیاورند و به شهوات آلوده گردند اگر چه در زبان و عقاید مسلمان هستند ولی در غرور باکفّار شریك می‌باشند:

مسلمانان که بازبان وعقاید خود ایمان آورده‌اند، اگر اوامر خدارا که همان اعمال صالحه می‌باشد، بجای نیاورند، و آنرا ضایع سازند، و به شهـوات آلوده گردند، در واقع در این نوع فریب و غرور باکفّار شریك هستند.

پس زندگانی دنیا عامل فریب هر دو گروه از مؤمنین و کافرین می‌باشد.

امـا فریب خوردن کافـرین در بارهٔ خداونـد متعـال، مثل قول بعضی‌است، که در مورد خود میگویند، و آنرا بر سر زبان دارند: اگر خدا دو باره مارا پس از مرگ به شکل اول درآورد، هم چنانکه در این دنیا از دیگران در امور دنیا جلو هستیم، در آخرت نیز در این امر ما سزاوارتریم، بطوریکه خداوند داستان آنهارا خبر داده‌است: ﴿مَا أَظُنُّ

أَنْ تبيدَ هٰذِهِ أَبَدَاً، وَماٰ أَظُنُّ السَّاعَةَ قاٰئِمَةً﴾.[۱]

«گمان نمی کنم که این بوستان نابود گردد، و گمان ندارم که قیامت قائم گردد».

سبب این فریب همان اقتدای در قیاس و استدلال به ابلیس‌است، زیرا که چون به نعمت‌های پروردگار، که در دنیا به آنان داده‌شده می‌نگرند، آخرت‌را نیز بدان قیاس میکنند، و چون می‌بینند که در دنیا عذاب‌شان بتأخیر افتاده، عذاب آخرت‌را نیز چنین می‌پندارند، چنانکه خداوند متعال از آنان خبر داده‌است که می‌گویند: ﴿لَوْلا يُعَذِّبُنَا اللهُ بِماٰ نَقُولُ﴾[۲].

«چرا خداوند به سبب آنچه می‌گوئیم مارا عذاب نمی‌کند».

و چون به سوی مؤمنین نظر می‌اندازند، و آنان‌را فقیر می‌بینند، مسلمانان‌را حقیر می‌یابند و می‌گویند: ﴿أَهؤُلاءِ مَنَّ اللهُ عَلَيْهِمْ مِنْ بَيْنِنا﴾[۳].

«آیا از میان ما خداوند بر این گروه منّت و احسان کرده‌است؟».

ومی‌گویند: ﴿لَوْ كاٰنَ خَيْراً ماٰ سَبَقُوناٰ اِلَيْهِ﴾[۴].

«اگر مسلمانی بهتر می‌بود، این گروه از ما در ایمان سبقت نمی‌گرفتند».

و ترتیب قیاس و استدلالی که در قلبهای‌شان نقش بسته

(۱) ۳۵/ الکهف.
(۲) ۸/ المجادلة.
(۳) ۵۳/ الأنعام.
(۴) ۱۱/ الأحقاف.

این‌است، که آنـــان می‌گوینـد: چون خداونـد مارا در دنیا از نعمت برخوردارکرده، و مارا مورد احسان خود قرارداده، پس ما کسانی هستیم که خدا مارا دوست میدارد، بنابراین هر کس‌را که خدا دوست بدارد، اورا از نعمتهای خود برخوردار میسازد.

در حالیکـه حقیقت این نیست، بلکه ممکن‌است شخص مورد احسان خدا قرارگیرد، ولی خدا اورا دوست ندارد، و چه بسا که احسان الهی باعث هلاکت و نابودی او گردد، و به مرور کارش‌را بسازد، و این بخـاطـر فریبی‌است، که او در باب خداونـد متعال خورده‌است، از اینرو است که رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم فرموده‌است:

(خداوند پرهیز میدهد، بندهٔ مؤمن خودرا،از دنیا،چنانکه یکی‌از شما مریض خودرا از غذا و نوشابه پرهیز میدهد، در حالیکه اورا دوست میدارد).

و اصحاب بصیرت چنین باور داشتند، که چون دنیا بر آنان روی می‌آورد، غمگین میشـدنـد، و چون فقر بدانان روی میکرد شادمان میشدند و می‌گفتند: مرحبا به شعار صالحین.

خداوند فرموده‌است: ﴿فَأَمَّا الإنْسانُ إِذا مَا ٱبْتَلاهُ رَبُّهُ فَاَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ﴾[1].

«پس اما آدمی‌را چون پروردگارش به رنج و غمی امتحان کند، و سپس کرامت و نعمت به او ارزانی دارد...».

﴿أَيَحْسَـبُونَ أَنَّما نُمِـدُّهُمْ بِهِ مِنْ مـالٍ وَبَنِـينَ* نُسـارِعُ لَـهُمْ فِي

(۱) ۱۵/ الفجر.

الْخَيْراٰتِ بَلْ لاٰ يَشْعُرُونَ﴾[1].

«آیا می‌پندارند که آن مال و فرزند که ارزانیشان می‌داریم، برای آن است که می‌کوشیم خیری به آنها برسانیم؟ نه. بلکه آنان در نمی‌یابند».

﴿سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لاٰيَعْلَمُونَ* وَاُمْلِي لَهُمْ اِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾[2].

«پایه پایه خواهیم کشید این جماعت‌را به عذاب از آنجا که نمیدانند، و مهلت خواهیم داد ایشان‌را که همانا کید من محکم‌است».

﴿فَلَمّاٰ نَسُوا مٰا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْناٰ عَلَيْهِمْ اَبْوٰابَ كُلِّ شَيءٍ حَتَّىٰ اِذاٰ فَرِحُوا بِماٰ اُوتُوا اَخَذْناٰهُمْ بَغْتَةً فَاِذاٰ هُمْ مُبْلِسُونَ﴾[3].

«پس چون فراموش کردند آنچه پند داده شد ایشان‌را به آن، گشودیم بر آنان درهای همه چیزرا، تا آن هنگام که شادمان گردیدند، به آنچه بدانان داده شد.

پس ناگهان آنان‌را مورد مؤاخذه قرار دادیم، بطوریکه ناامید شدند».

آری کسیکه به این مظهر فریبندگی ایمان دارد، بخدا ایمان نمی‌آورد، و بدیهی‌است که منشأ این غرور جهل در بارهٔ خدا و صفات اواست.

(۱) ۵۶ و ۵۷/ المؤمنون.
(۲) ۴۴ و ۴۵/ القلم.
(۳) ۴۴/ الأنعام.

هر آنکس خدای‌را بشناسد، از مکر او در امان نمی باشد، مگر این گروه فرعون و هامان و نمرود را نمی‌نگرند، که چگونه خداوند ثروتها و امکانات فراوانی‌را بدانان بخشید، و آنگاه از عذاب خدا در امان نماندند.

خداوند مردم‌را از عواقب گناه و فساد برحذر داشته، و به آنان اعلام نموده که او تعالی می‌تواند زمینهٔ نابودی‌شان‌را فراهم آورد:

﴿فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ الَّا الْقَوْمُ الْخاسِرُونَ﴾[1].

«از مکـــر خدا ایمن نمی‌گردد، مگـر قوم زیانکار» و خداونـد فرموده‌است: ﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللهُ وَاللهُ خَيْرُ الْماكِرينَ﴾[2] «و کافران به مکر متوسّل گردیدند، و خداوند نیز با آنان از مکر کار گرفت، و خدا قویترین و بهترین ماکرین‌است».

﴿فَمَهِّلِ الْكافِرِينَ اَمْهِلْهُمْ رُوَيْداً﴾[3].

«پس مهلت ده کافران‌را، فروگذار ایشان‌را اندکی».

بنابر این مواظب باش که چه بسا خداوند تورا با نعمت نوازش میکند، اما این نعمت سرانجام برایت عامل نابودی و عذاب میگردد.

(۱) ۹۹/ الأعراف.
(۲) ۵۴/ آل عمران.
(۳) ۱۷/ الطارق.

فصل ۲

در بیان قول کسانی که فساد میکنند و می‌گویند خدا غفور و رحیم‌است.

و اما غرور اهل عصیان از مؤمنین، که می‌گویند خدا بخشنده و مهربان‌است و ما به عفو او امیدواریم، آنان بر این گفته توکّل کرده، و از انجام اعمال اهمال ورزیدند.

این گفته در بخش امیدواری، در دین ستوده شده‌است، و رحمت خدا فراخ و وسیع‌است، و نعمت او تعالی همگان‌را شامل میشود، و کرم و بذل او عام‌است، و ما مؤمنان موحّد، باتوسّل به ایمان و کرم و احسان از پیشگاه او تعالی آرزوی عفو داریم.

چه بسا که منشأ این امیدواری در عین عصیان، دستاویز قراردادن پدران و مادران‌شان باشد، و این نهایت فریب خوردن‌است. زیرا که آباء آنان بااینکه اهل صلاح وتقوی بوده‌اند، در عین حال از خشم خدا هراسناك نیز بوده‌اند، و بلکه ابلیس قیاس و استدلال نادرست آنان‌را در نظرشان زیبا جلوه داده مبنی بر اینکه، چون شخصی فردی‌را دوست

بدارد، حتماً فرزندان اورا نیز دوست میدارد، واز آنجائیکه خداوند پدران شمارا دوست داشته، پس شمارا نیز دوست میدارد، بنابراین شما نیازی به طاعات ندارید.

بر این اساس آنان توکّل کرده، و دربارهٔ خدا فریب خوردند، و بیچـارگان ندانستند، که نوح علیه السلام، خواست تا فرزندش‌را در کشتی سوار کند، ولی خدا اورا منع فرمود، و فرزندش‌را بدتر از سایر قومش غرق گردانید.

و این گروه ندانستنـد که پیامبر خدا صلّی الله علیه و سلّم، از خداوند درخواست کرد، که در زیارت قبر مادرش و استغفار برای او به حضرت اجازه دهد، و خداوند به او اجازهٔ زیارت قبر مادرش‌را داد، ولی اجازهٔ استغفار نداد.

و هم قول خدارا فراموش کرده‌اند:

﴿وَلَاتَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرىٰ﴾[۱].

«هیچ گنهکاری گناه کسی دیگررا برنمیدارد».

﴿وَأَنْ لَيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعىٰ﴾[۲].

«و برای انسان نیست مگر آنچه خود تلاش کرده‌است».

همانا کسیکه می‌پندارد بوسیلهٔ تقوای پدرش نجات خواهد یافت، مثل آن‌است که گمان کند، با غذا خوردن پدرش او سیر میشود، و یا بانوشیدن پدرش او سیراب میگردد.

(۱) ۱۶۴/ الأنعام.

(۲) ۳۹/ النجم.

تقـوا فرض عینی‌است، که پدر نمی‌تواند به‌جای فرزندش آنرا بجـای آورد. و در موقـع پاداش تقوا انسان از برادر و مادر و پدر و همسر و فرزندش فرار میکند، مگر بر سبیل شفاعت.

و اینان قول رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم‌را فراموش کرده‌اند که فرموده‌است:

(زیرك کســی است که نفس خودرا پائین آورد، و برای پس از مرگش کارکند، و ناتوان و درمانده کسی‌است، که از خواهشات نفسانی خود پیروی‌کند، و آنگاه از خدا امید عفو داشته باشد).

وخداوند فرموده‌است:

﴿إِنَّ الَّـذِينَ آمَنُـوا وَالَّذِينَ هاجَرُوا وَجاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أُولٰئِكَ يَرْجُونَ رَحْمَتَ اللهِ وَاللهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾[1].

«همانا آنانکه ایمان آوردند، و آنانکه هجرت کردند، و در راه خدا به‌جهاد پرداختند، آن گروه رحمت خدارا امید میدارند، و خدا بخشاینده و مهربان‌است».

﴿جَزاءً بِما كانُوا يَكْسِبُونَ﴾.

«این جزائی است که به آنان در مقابل آنچه انجام داده‌اند داده میشود».

آیا امیدواری جایز است، مگر پس از آنکه عمل پیش از آن تقدیم گردد؟

بدون شك اگر پیشــاپیش رجاء و امید عملی تقدیم نگردد، این

امیدواری غرور و فریبی بیش نیست، و مقصد از اینکه در شریعت امید ستوده‌شده این‌است، که خوف و حرمان‌را متعادل گرداند، و در این تعادل فائده‌ای‌است که قرآن کریم آنرا بیان فرموده، و در افزایش امید همراه عمل ترغیب و تشویق کرده‌است.

فصل ۳

در بیان اشتباه کسانی که معصیت میکنند و با اندک طاعتی امید عفو دارند.

گروهی دیگری از مردم نیز وجود دارند، که در فریب خوردن همانند گروه بیان شده در فصل قبل می‌باشند، و با هم نزدیك هستند، ولی این گروه برخی طاعات‌را بجای می‌آورند، و در گناه نیز غوطه میخورند، اما معاصی‌شان بیش از طاعات‌شان‌است، و با این حال توقّع مغفرت‌را دارند، و گمان میکنند، که کفهٔ حسنات‌شان بر بدیهای آنان غالب خواهد شد.

این غایت جهل‌است، و مثل آن است که کسی‌را می‌بینی چند درهم پول که از راه مشروع و نا مشروع گرد آورده صدقه میکند، ولی در مقابل چندین برابر آن از اموال مردم و اموال غیر حلال و یا شبهات‌را به‌جیب میزند. وچنین امید میدارد که اگر ده درهم‌را در کفّه‌ای قرار دهد، و در کفّهٔ دیگر ۱۰۰۰ درهم بگذارد، آن ۱۰ درهم بر هزار درهم غالب گردد، و این امید نهایت جهل و نادانی‌است.

فصل ۴

در بیان اشتباه کسانی که گمان دارند طاعات‌شان بیش از معاصی‌شان است.

برخی از مردم هستند که گمان دارند، طاعات‌شان بیش از معاصی‌آنان‌است، این پندار از آنجا سرچشمه می‌گیرد، که شخص خودرا بازخواست و محاسبه نمی‌کند، و به معاصی خود توجّه ندارد، اگر عبادتی انجام دهد آنرا برمیشمارد و حفظ میکند، مثل کسیکه بزبانش به تسبیح خدا می‌پردازد، و هر شبانه روز مثلاً ۱۰۰ یا ۱۰۰۰ بار وردی‌را میخواند، و سپس به غیبت مسلمین می‌پردازد، و در طول روز به آنچه مورد رضای خدا نیست زبان میگشاید.

این شخص به فضیلت تسبیح و ذکر توجّه میدارد، ولی از عواقب خطرناك دروغ و خبرچینی و نفاق غفلت میکند، و این خود فریب و غروراست، زیرا که حفظ زبان ازمعاصی، بیش از گشودن آن به تسبیح مورد تاکید قرار گرفته‌است، و سبحان الله از کسیکه مارا از آگاهی بازمیدارد.

فصل ۵

در بیان اصناف اهل غرور و فریب و اقسام هر صنف:

صنف اوّل

از فریب خوردگان علماء هستند، و آنان چند فرقه‌اند:

۱ـ فرقه‌ای از آنان چون بر علوم شرعی و عقلی دست یافتند، در آن تعمّق کردند، و بدان مشغول گردیدند، و از توجّه به وظایف جوارح و حفظ آن از معاصی اهمال ورزیدند، و خودرا ملزم به طاعات نکردند، بلکه بدانش خود مغرور گردیدند، و پنداشتند، که در پیشگاه خدا مکانت و مقامی دارند، و آنان در دانش بمقامی رسیده‌اند، که خداوند امثال آنان‌را عذاب نمیکند، و بلکه شفاعت‌شان‌را در بارهٔ خلق می‌پذیرد، و از گناهان‌شان آنان‌را مؤاخذه نمی‌کند. این فرقه مغرورند، ودرواقع فریب خورده‌اند، زیرا اگر باچشم بصیرت مینگریستند، حتماً میدانستند که علم بر دو نوع‌است؛ یکی علم معامله، و دیگری علم

مکاشفه، و آن علم بخدا و صفات اواست. البته می‌باید علوم معامله‌را بدانند، تا حکمت مطلوب تمام‌گردد، و آن معرفت حلال و حرام‌است، و شناخت اخلاق مذمومه و محدوده در نفس‌است.

داستان این فرقه از علماء مثل داستان شخصی‌است که تقوا ندارد، ولی مردم‌را به تقوا میخواند، و طبیبی که مردم‌را مداوا میکند، ولی خود مریض است.

بدیهی‌است این طبیب قادراست خودرا مداوا کند، ولی نمیکند، پس آیا با دارو دارو گفتن و یا با بیان وصف دارو، بیماری معالجه میشود؟ هیهات که چنین باشد، آری دارو ثمربخش نیست مگر پس از آنکه شخص مریض پرهیز کند.

این گروه از فرمودهٔ خداوند متعال غافل مانده‌اند که میفرماید:
﴿قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّاٰها* وَقَدْ خاٰبَ مَنْ دَسّاٰهاٰ﴾[۱].
«همانا رستگار گردید کسیکه نفس‌را پاك ساخت، و همانا زیان دید آنکس که نفس‌را آلوده ساخت».

خداوند نفرموده‌است، رستگار گردید آنکه تزکیه‌را دانست، و علم آن‌را بنگارش درآورد، و آنرا بمردم آموخت.

و این گروه از فرمودهٔ رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم نیز غافل مانده‌اند:

(کسیکه علمش افزون گردد، و هدایتش افزون نگردد، در پیشگاه خدا جز افزایش فاصله و دوری چیز دیگری نصیب او نمی‌گردد).

(۱) ۹ و ۱۰/ الشمس.

(همانا سخت‌ترین عذاب در میان مردم در روز قیامت عالمی‌را میرسد، که علمش در پیشگاه خدا به او نفعی نرسانیده‌است).

و احادیث در این باره بسیاراست.

این جماعت مغرورند، و بخدا پناه می‌جوئیم از احوال آنان.

جز این نیسست که بر این گروه حب دنیا و حب نفس و طلب راحت زودگذر غلبه‌کرده، و گمان کرده‌اند که در آخرت بدون عمل، علم‌شان آنان‌زا نجات میدهد.

۲ـ فرقه‌ای دیگر از علماء بر علم و عمل ظاهری دست یافتند، و معاصی ظاهری‌را ترك کردند، ولی از دلهای خود غافل ماندند، و صفات مذمومه‌را که در پیشگاه خدا زشت و نادرست‌است از دلها محو نکردند، مثل ریاء و حسد و طلب ریاست، و برتری جوئی، و ارادهٔ بد نسبت به همگنان و شرکاء، و طلب شهرت در بلاد و در بین بندگان خدا، و این نیز فریب و غروراست، و سبب آن غفلت‌شان از فرمایشات رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم می‌باشد:

(ریاء شرك اصغر است).

(حسد خوبیهارا میخورد، چنانکه آتش هیزم‌را میخورد).

(حب مال و شرف، نفاق‌را در دل میرویاند، چنانکه آب سبزه‌را میرویاند).

و دیگر احادیثی که در این باب وارد شده‌است...

و هم این گروه از فرمودهٔ خداوند متعال غافل ماندند:

﴿إِلَّا مَنْ أَتَى اللهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾[1].

(۱) ۸۹/ الشعراء.

«مگر آنکه در پیشگاه خدا بیاید با قلبی سلیم».

بنابر این، این قوم از دلهای خود غافل گردیدند، و به ظواهر خود پرداختند، و بدیهی‌است کسیکه قلبش آیینهٔ صفا نباشد، عباداتش صحیح نمی‌شود. او همانند بیماری‌است، که به خارش پوست مبتلا گردیده، دکتر مالش دادن بدن و مصرف دارورا تجویز نموده ولی مریض بمالش بدن اکتفا، و مصرف دارورا ترك می‌نماید در ظاهر بیماری‌را پوشانیده، ولی در باطن هنوز بیماراست، و در واقع آنچه ظاهر اورا بدینسان ساخته، ریشه در باطن او دارد. وهمواره بیماری‌اش فزونی می‌یابد، زیرا که اساس آن در باطن او جای دارد. و براستی اگر بیماری از باطن او ریشه‌کن میگردید، ظاهرش از آثار آن راحت میشد. و چنین‌است پلیدیها، که چون در نهان خانهٔ دل وجود داشته باشد، اثر آن بر جوارح و اعضاء پدیدار میگردد.

۳ـ گروهی دیگر از علماء، بر خصوصیات نفس دست یافتند، و دانستند، که آن از جهت شرعی مذموم‌است، ولی به‌سبب خودپسندی گمان بردند، که آنان از اخلاق نادرست فاصله دارند، و پنداشتند آنان مقامی برتر از ان در پیشگاه خدا دارند، که خداوند ایشان‌را بدینگونه اخلاق پست مبتلا گرداند، و بلکه فقط عوام بدینگونه بیماریها مبتلا میشوند، و این پستی شامل کسانی که به این درجه از علم رسیده‌اند نخواهد شد.

زیرا که این جماعت در پیشگاه خدا بمقامی نایل آمده‌اند. که سزاوار نیست بدینگونه اخلاق زشت، مبتلا گردند، و بدینسان تصوّرات نادرست بر آنان غلبه کرده، و کبر و ریاست طلبی، و برتری جوئی، و

طلب شرف و عزّت بر آنان چیره گردیده‌است...

عامل فریب و غرور این قوم این‌است که گمان دارند، این کبر نیست، و بلکه این عزّت دین‌است، و اظهار شرف علم، و نصرت دین خدااست.

اینان از خوشحالی ابلیس در این باره غافل ماندند، و فراموش کردند، که رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم‌را بعنوان اسوهٔ خویش قرار دهند، و بررسی کنند، که چگونه پیامبر خدا صلّی الله علیه و سلّم به کوری چشم کافرین متواضعانه و ساده زندگی میکرده‌اند.

هم‌چنین این گروه از تواضع صحابه ـرضوان الله علیهم أجمعین ـ و فروتنی و فقر و مسکنت‌شان غفلت ورزیده‌اند، بطوریکه بیاد داریم حضرت عمر رضی الله عنه، به‌سبب ژنده‌پوشی در موقع تشریف‌فرمائی به شام، مورد سرزنش بعضی از مردم قرارگرفت، و ایشان در پاسخ فرمودند: (ما قومی هستیم که خداوند با اسلام مارا عزیز فرموده‌است، و عزّت‌را در غیر اسلام جستجو نمی‌کنیم).

ولی این جماعت عزّت دین‌را در جامه‌های گرانبها می‌جویند، و هر کدام از آنان گمان میکند که در پی عزّت و شرف علم و دین‌است. اگر چه در این راستا زبانش بی‌پروا بر علیه هم‌گنانش بکار می‌رود، و یا اگر کسی گفته‌اش‌را رد کند، خودرا آزاد می‌بیند که هر چه بر زبانش بیاید بگوید، و در عین حال در خاطرش خطور نمیکند، که این خود حسداست که نسبت به هم‌گنان خود، و دیگران که بر خلاف نظریهٔ او سخن گفته‌اند، روا داشته‌است، و می‌گوید: این خشم برای حق‌است، و این دشمنی برای رد باطل‌است. این چنین شخصی از فریب

خوردگان‌است، زیرا اگر در حضور او شخصی به یکی دیگر از علماء و هم‌ردیفان او طعنه وارد کند، چه بسا که خشمگین نمیگردد، و یا چه بسا که خوشحال نیز میشود، اگر چه بظاهر ممکن‌است خودرا در نظر مردم خشمگین نشان دهد ولی قلبش با آن شخص توهین‌کننده هم‌نوااست.

بعضی اوقات در صدد نشر و نشان دادن علم برمی‌آید، ومی‌گوید غرض من آن‌است، که مردم‌را از دانش بهره‌مند سازم، در حالیکه در این گفتارش ریاکاراست، زیرا که اگر غرض او اصلاح خلق می‌بود، می‌باید اصلاح مردم‌را با دست دیگران نیز دوست میداشت، با دست کسانی که مثل او، و یا بالاتر از او، و یا پائین‌تر از او هستند.

چه بسا که بر سلاطین وارد میگردد، و با آنان طرح دوستی می‌ریزد، و به ثناخوانی‌شان می‌پردازد، و چون از او بپرسند که علّت این مراوده با سلطان چیست؟ گوید: جز این نیست که غرض من نفع مسلمانان و دفع ضرر از آنان‌است، این چنین مردی مغرور و فریب خورده‌است، که اگر غرضش همان می‌بود که میگوید، همانا اگر شخص دیگری غیر از او چنین میکرد، می‌باید خوشحال و مسرور میگردید، ولی اگر او شخصی همانند خودرا در نزد سلطان می‌بیند، که دربارهٔ کسی به شفاعت برخاسته خشمگین میگردد.

چه بسا که این شخص اموال مردم‌را دریافت میدارد، و چون به فکرش خطور کند، که این مال حرام‌است، شیطان به او می‌گوید: این مال بدون مالك‌است، و برای مصالح مسلمین در نظر گرفته‌شده، و تو امام و عالم مسلمانان هستی، و قوام دین با تواست.

این سه تلبیس‌است که بر او رخ مینمایاند: اول اینکه این مال مالکی ندارد، دوّم اینکـه این مال برای مصالح مسلمین‌است، و سوّم اینکه او امام مسلمانان‌است وآیا کسی می‌تواند امام باشد، مگر آنکه همانند انبیاء و صحابه و علماء فاضل این امّت، از دنیا روی برتابد؟

مثال این شخص چنان‌است که عیسی علیه السلام فرموده‌است:

(عالم بد کردار، همانند صخره‌ای‌است، که در دهن وادی قرارگیرد، این صخـره نه خود از آب استفـاده میکند، و نه میگذارد که آب به محصولات برسد).

اصناف فریب اهـل علـم فراواننـد، و عوامل فساد این گروه بمراتب، بیش از عوامل اصلاح آنان می‌باشد.

۴ـ فرقه‌ای دیگر علمائی‌اند، که بر علوم دست یافتند، و اعضاء و جوارح‌را پاك ساختند، و با طاعات آنرا زینت بخشیدند، و از معاصی ظاهری دوری گزیدند، و به اخلاق خود توجّه کردند، و به صفای قلب و پاکی آن از حسد و کبر و کینه، و برتری جوئی، همّت گماشتند، و برای رهـائی از این عوامل فساد تلاش کردند، و بنیان آنرا از قلب برکندند، و از فسادهای ظاهری خودرا آزاد ساختند، ولی در زوایای قلب‌های‌شان کیدهـای شیطانی مخفی مانده، و با آن فریفته شدند، بطوریکه در نهانخانهٔ جان‌های‌شان، برخی از نیرنگهای شیطانی باقی مانده که بدان آگاه نشده، و به آن نپرداختند.

مثـال آنـان مانـنـد زراعتی‌است، که دهقـان می‌خواهـد آنرا از علف‌های هرز پاك گرداند، لذا به بررسی آن می‌پردازد، و علفهای هرز را نابود میکند، ولی به بذرهای علفهای هرز که در زمین پنهان‌است توجّه

نمیکند، و گمان میکند، که تمام مزرعة از لوث علف‌های هرز پاك سازی شده‌است و چون از مزرعه غافل می‌شود، بذر علفهای هرز دو باره جوانه میزند، و از زمین سر بر می‌آورد، و زراعت‌را به فساد و تباهی می‌کشاند.

این گروه اگر وادار شوند، تغییر میکنند، و چه بسا که از روی خودپسندی و کبر از مخالطت با خلق خودداری می‌کنند، و چه بسا که به خلق بدیدهٔ تحقیر می‌نگرند، و چه بسا که در آراسته کردن ظاهر خود میکوشند، تا در نظر مردم بی‌اعتنا نباشند.

۵ـ فرقهٔ دیگر علمائی‌اند که علوم مهم‌را گذاشته‌اند، و بر علم فتاوای در حکومات و خصومات اکتفا کرده‌اند، و تمام کوشش خودرا در آگاهی از تفاصیل معاملات مادی روزمره در بین خلق، و مصالح معاش مبذول داشته‌اند، و به اسم فقیه خودرا خاص گردانیده، و علم خودرا علم فقه و علم مذهب نام نهاده‌اند، و چه بسا که با این حال علم به اعمال ظاهری و باطنی‌را ضایع سازند، و به کردار اعضاء و جوارح توجّه ننمایند، و زبان‌را از غیبت، و شکم‌را از خوردن حرام، باز ندارند و از رفتن در خدمت پادشاهان خودداری نکنند، و همچنین به سایر جوارح اهمیّت نداده، و دلهای خودرا از کبر و ریا و حسد و سایر مهلکات حراست ننمایند.

این فرقه از دو جهت فریب خورده‌اند: یکی از حیث عمل، که راه علاج آنرا در کتاب احیاء بیان کردیم، و مثال‌شان همانند بیماری‌است که از پزشکان خواص دارورا تعلیم بگیرد، ولی آنرا درك نکند، و بدان عمل ننماید. پس این گروه مشرف بر هلاکت هستند، از

این جهت که تزکیهٔ نفس‌های خودرا فرو گذاشته‌اند، و به کتاب حیض، و دیات، و لعان، و ظهار، مشغول گردیده‌اند، و عمرهای خودرا در این راه تلف ساخته‌اند.

عامل فریب این قوم تعظیم خلق و اکرام‌شان نسبت به آنان می‌باشد، که هر کدام از آنان با عنوان قاضی و مفتی، در ضمهٔ اجتماع عرض وجود می‌کنند، و هر کدام نسبت به آن رفیق دیگرش طعن وارد می‌سازند،وچون با هم جمع گردند، زمینهٔ طعن از میان می‌رود.

جنبهٔ دوّم فریب این فرقه از حیث علم‌است، بدینسان که این گروه می‌پندارند که دانشی جز دانش آنان وجود ندارد، و تنها علمی که انسان‌را به سعادت و نجات میرساند همین‌است.

در حالیکه عامل نجات انسان حب خدااست، و حب خدا جز از طریق معرفت او تعالی میسّر نیست، و معرفت او در سه چیزاست:

معرفت ذات، معرفت صفات، و معرفت افعال.

اما این گروه مثل کسی‌است، که در طریق حجاج به فروش زاد و توشه مشغول گردد، و از زیارت کعبه بازمانده، این قوم نمیدانند که فقه همان تحصیل دانش در بارهٔ خدا، و معرفت صفات ترس‌انگیز و بازدارنده او تعالی‌است، بطوریکه قلب ترس مخالفت از فرمان خدارا دریابد، و همواره تقوارا ملازم خود قرار دهد، چنانکه خداوند متعال فرموده‌است: ﴿فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾[۱].

(۱) ۱۲۲/ التوبة.

«چرا از هر گروهی طائفه‌ای بیرون نمیگردند، تا در پی کسب دانش در دین بروند، و در دین دانشمند گردند».

بعضی از آنان از دانش فقه فقط به موارد مورد اختلاف اقتصاد کرده و برایش جز طریق مجادله و الزام، و خاموش کردن خصم چیز دیگری اهمیّت ندارد، و در این جهت برای غلبه و مباهات بر خصم حق‌را کنارِ می‌زند، و در طول شب و روز مشغول بررسی مناقصات ارباب مذاهب‌است، و به جستجوی عیوب هم‌گنان خود می‌پردازد، این گروه قصدشان دانش نیست، بلکه مقصدشان مباهات بر هم‌گنان‌شان می‌باشد.

اگر به تصفیه قلب‌های خود مشغول میگردیدند، بهتر از آن بود، که به علمی وقت تلف کننـد، که جز در دنیا ثمـر دیگری برای‌شان نداشته‌باشد، و نفع آن در دنیا هم تکبّراست، و تکبّر هم در آخرت به آتشی سوزان تبدیل میشود، که صاحبش‌را بریان میکند.

اما ادلهٔ مذهب‌را کتاب خدا و سنّت رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم شامل میگردد، ولی چقدر زشت‌است غرور و فریب این گروه.

۶ـ فرقـه‌ای از علمـاء، به علم کلام و مجـادله، وردنویسی بر مخالفین، و بررسی تناقض‌گوئیهای آنان پرداختند، و در باب مقولات مختلف، زیادگوئی کردند، و روشهای مناظره و خاموش کردن مخالف‌را آموختند.

امـا غرور فرقهٔ ضالّه، علّت آن غفلت از ضلالت آن می‌باشد، بطوریکه خودرا اهل نجات میداند، و این فرقه به گروههای متعددی منقسم میشوند، که برخی بعضی دیگررا تکفیر میکند، و از اینرو گمراه

شدند، که آنان بر شروط ادلّه و روش آن دست نیافتند، پس شبهه‌را دلیل و دلیل‌را شبهه دیدند. و اما غرور فرقهٔ برحق، از آن جهت‌است که جدل‌را مهمترین کار پنداشتند، و آنرا بهترین ثوابها در دین خدا شمردند، و پنداشتند، دین کسی کامل نمیشود، مادام که به تفحّص وبررسی و تحقیق نپردازد، و اینکه اگر کسی خدارا بدون تحقیق تصدیق کند، و یا در فکر کردن در این باره نتواند آزادانه تصمیم بگیرد، و دلیل بیاورد، پس آن شخص مؤمن نیست، و یا اگر مؤمن‌است، ایمانش کامل نیست، و در نزد خدا مقرّب بحساب نمی‌آید.

این گروه به قرن اول اسلام التفات نکردند، و ندانستند، که رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم اهل قرن اول اسلام‌را بهترین خلق معرّفی فرمودند، و از آنان در باب خداشناسی دلیل نخواستند.

ابو امامه باهلی رضی الله عنه از رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم روایت کرده، که حضرت فرمودند: (هرگز قومی گمراه نگردیدند، مگر آنکه مقدّمهٔ ضلالت‌شان جدل‌را بهمراه آورد).

۷ـ گروهی دیگر از علماء به وعظ پرداختند، و در باب بالا بودن مقام کسیکه در بارهٔ اخلاق و خصوصیّات نفس، و صفات قلب از خوف و رجاء و صبر، و شکر، و توکّل، و زهد، و یقین، و اخلاص، و صدق، حرف می‌زند سخنها گفتند.

این گروه نیز فریب خوردگانند، زیرا که آنان گمان دارند، چون زبان به این صفات باز میکنند، و خلق‌را بدان میخوانند، خود نیز بدان متّصف شده‌اند، در حالیکه خود آنها با این صفات فاصله دارند، مگر باندازه بسیار اندکی در حد عوام مسلمانان غرور این گروه بدترین

نوع غروراست، زیرا که آنان خودپسندند، و خودپسندی‌را تا نهایت آن رسانیده‌اند، و می‌پندارند، که در دریای علم محبّت و غوّاصی آن تبحّر بدست آورده‌اند، و در نزد خدا رستگارانند، و بخاطر اینکه از زهد سخن گفته‌اند، اگر چه بدان عمل نکرده‌اند، مورد غفران خدا واقع شده‌اند. این گروه فریب‌شان بدتر از گروههای یاد شده در قبل‌است، زیرا که گمان دارند، آنان در راه خدا و رسول او، بذر محبّت میکارند، در حالیکه بر جنبهٔ تحقیق و ریزه‌کاریهای اخلاص ارجی ننهاده‌اند، تا که از اخلاص بهره‌مند گردند، و نه هم بر نهانخانهٔ عیوب نفس پی‌برده‌اند، تا خودرا از آن پاك و منزّه سازند، و وضع‌شان در مورد تمام خصوصیّات چنین‌است.

آنان بیش از دیگران دنیارا دوست میدارند، و بزهد در دنیا تظاهر میکنند، و این تظاهر بخاطر شدّت علاقه و رغبت‌شان در دنیااست. مردم‌را به اخلاص تشویق میکنند، در حالیکه خود غیر مخلص هستند. مردم‌را بسوی خدا میخوانند، در صورتیکه خود از خدا فرار میکنند، از خشم خدا بیم میدهند، و خود آنان از عواقب آن ایمن هستند، خدارا یادآوری میکنند، و خودشان او تعالی‌را فراموش کرده‌اند، به‌تقرّب بسوی خدا دعوت میکنند، و خود از او تعالی دوری کرده‌اند، صفات زشت‌را مذمّت میکنند، و خود بدان متّصف هستند، مردم‌را به گوشه‌نشینی و عزلت از خلق میخوانند، و خود بشدّت بر هم‌نشینی مردم حرص دارند، بطوریکه اگر از مجالسی که در آن مردم‌راآنان ظاهراً بسوی خدا میخوانند، منع گردند زمین با همهٔ فراخی بر آنان تنگ میگردد، و گمان میکنند، غرض‌شان اصلاح خلق‌است، و آنان‌را از اصلاح خلق

بازداشته‌اند.

اگر از هم‌ردیفـان یکی از آنان کسی پیدا شود، که خلق بر او روی‌آورند، و او عامل اصلاح خلق گردد، این شخص از غم و ماتم و حسد می‌میرد. اگر یکی از متردّدین بر یکی از هم‌ردیفان او ثنا خواند، آن شخص بدترین خلق برای او بحساب می‌آید که بغض اورا در دل میگیرد.

این گروه بزرگترین فریب‌را خورده‌اند، و بسیار از تنبه و آگاهی دورشده‌اند، و از بازگشت به راه انسداد فاصله گرفته‌اند.

۸ـ فرقه‌ای دیگر از علماء از مسئولیّت مهم وعظ عدول کردند، و آنان واعظان این زمـان اند، که بطور عموم از اصل وعظ و ارشاد فاصله گرفتـه‌اند، مگر کسی خدا اورا حفظ کرده باشد، پس این گروه، به کاسه‌لیسی، و گفتن چرندیات، و تلفیق سخنانی خارج از قانون شرع و عدل پرداختند، و هدف‌شان شهرت‌طلبی در گفتن سخنان شگفت‌انگیزاست.

طایفه‌ای از آنان به آماده‌کردن نکته‌ها، و مسجّع کردن الفاظ، و تلفیق آن همّت گماشتند، و اکثر تلاش آنان، در سجع‌بندی گفتار، و استشهاد به اشعار وصال و فراق‌است، و غرض‌شان از این نحوهٔ گفتار آن‌است، که در مجلس‌شان وجــد و شور برپـا شود، اگر چه برای اغـراض فاسـد باشد، پس این گروه شیاطین انس هستند، که خود گمراهند، و مردم‌را گمراه میسازند.

اما اصناف قبل اگر خودرا اصلاح نمیکردند، در صدد اصلاح مردم بودند، و در واقع کلام و وعظ‌شان بر روال صحیح استوار بود، اما این

گروه، مردم‌را از خدا بازمیدارند، و آنان‌را به‌سوی اغراض بی‌پایه سوق میدهند، و در بارهٔ خدا آنان‌را فریب میدهند، و با الفاظ ساخته‌شدهٔ حرفه‌ای آنان‌را به معاصی و انجام آن جرئت میدهند، که این امر به‌رغبت‌شان به ارزشهای مادی می‌افزاید. بخصوص زمانیکه واعظ با لباسهای زیبا مزیّن‌باشد، و حالت تکبّر و ریا در او وجود داشته باشد، مردم‌را به نومیدی از رحمت خدا میخواند، تا که بطور کلّی از رحمت الهی ناامید میشوند.

۹ـ فرقه‌ای دیگر از علماء کسانی هستند، که به‌گفته‌های زاهدان در مذمّت دنیا قناعت کرده‌اند، و این سخنان‌را بر همان شیوه‌ای که حفظ کرده‌اند، بدون احاطه به معانی و مفاهیم آن تکرار میکنند، و یکی از آنان‌را می‌بینی، که این گفتارهارا بر منبرها باز میگوید، و برخی هم در خیابانها و بازارها هم‌نشینان خودرا با این سخنان پندمیدهند، و هر کدام از آنان می‌پندارد، که در نزد خدا نجات یافته‌است، و بواسطهٔ حفظ کلام زاهدان و بدون عمل مورد غفران خدا قراردارند.

این گروه از فرقه‌های قبل بیشتر فریب خورده‌اند.

۱۰ـ فرقه‌ای دیگر از علماء، اوقات خودرا در علم‌حدیث میگذرانند، یعنی در سماع آن، و جمع روایات فراوان، و در جستجوی سندهای غریب احادیث، بطوریکه همّ یکی از آنان این‌است، که در بلاد مختلف دور زند، و از شیوخ و اساتید مختلف حدیث روایت کند، تا که بگوید من از فلانی روایت میکنم، و با فلانی ملاقات کردم، و من اسنادی‌را دارم، که نزد دیگران نیست. فریب خوردگی و غرور این قوم از چند جهت‌است:

یکی اینکه آنان همانند بردارندهٔ جزوه‌های تورات هستند، زیرا که عنایت خودرا به فهم سنّت مصروف نمیدارند، بلکه بر نقل آن اکتفا میکنند، و می‌پندارند، که این برای‌شان کافی‌است. هیهات، بلکه مقصود از حدید فهم و تدبّر در معانی آن‌است. پس اول باید حدیث‌را شنید، سپس حفظ کرد، و آنگاه آنرا فهمید، و پس از آن بدان عمل نمود، و سرانجام آنرا منتشر کرد.

در حالیکه این گروه بر شنیدن اکتفا کرده‌اند، و بدیگر مراحل آن دست نیافته‌اند، و بدینسان حدیث‌را فراگرفتن فائده‌ای در آن نیست.

و حدیث را در این زمان، کودکان نیز می‌خوانند، در حالیکه از مفهوم و ارزشهای آن غافل و بی‌خبر هستند. استاد در حالیکه در این زمان حدیث‌را بر نوجوان قرائت میکند، چه بسا که خود از ان غافل‌است، و فقط نوشتهٔ حدیث‌را می‌بیند، ولی از آن چیزی نمیداند. و چه بسا که استاد در حال خواب‌است، و از او حدید روایت میشود، و او خبر ندارد، و همهٔ اینها فریب خوردگی و غروراست.

جز این نیست که اصل در سماع حدیث، این‌است که راوی حدیث‌را، از رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم شنیده باشد، و آنرا حفظ کند البته آنطور که شنیده‌است.

و در اداء آن کوشش کند، همانطوریکه آنرا حفظ کرده‌است، بدین ترتیب روایت بر اساس حفظ‌است، و حفظ مبتنی بر سماع‌است. اگر راوی از سماع از رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم عاجزاست، بایستی حدیث‌را از صحابه ویا تابعین بشنود، که سماع از آنان همانند شنیدن او از رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم باشد. و در این حال بر او

لازم‌است که در حفظ آن کوشش‌کند، و چنانکه حفظ کرده آنرا روایت کند، بطوریکه حتی در یك حرفی از آن تردید پیدا نشود. اگر در نقل حدیث و یا حرفی از آن شك پیداشود، روا نیست که آنرا نقل کند، و یا تعلیم دهد، زیرا که اگر اشتباه کند، دیگران که حدیث‌را از او گرفته‌اند نیز همین اشتباه‌را تکرار خواهند کرد.

حفظ حدیث به دو طریق می‌باشد:

یکی از طریق قلب‌است، که همواره آنرا در خاطر و یاد خود حفظ میدارد.

دوّم آنکه آنچه‌را میشنود می‌نویسد، و مکتوب‌را که صحیح نوشته، حفظ میکند، که دست دیگری به آن نرسد، و بهترین راه حفظ نوشته آن‌است، که آنرا در صندوق خود نگهداری کند، که دست دیگری اصلاً بدان نرسد.

روا نیست که حدیث را کودك، و انسان غافل، و خواب آلود بنویسد، که اگر این امر روا می‌بود، می‌باید نوشته آنچه بچه در گاهواره شنیده نیز روا می‌بود. شنیدن حدیث شروط زیادی دارد، بلکه مقصود از آن شناخت و عمل بدان می‌باشد، البته حدیث همانند قرآن دارای مفاهیم فراوانی‌است.

از ابوسفیان بن ابی الخیر المنهی روایت شده، که او در مجلس زاهر بن احمد سرخسی حضور یافت، و اولین حدیثی‌را که روایت کرد این فرمودهٔ رسول خدا صلّی الله علیه وسلّم بود: (از صفت انسان مسلمان است ترك آنچه را که به او مربوط نیست).

آنگاه از مجلس برخاست، و گفت این روایت مرا کافی است، تا

که از آن فارغ شوم، و سپس حدیث دیگری را بشنوم. شنیدن حدیث نزد مردم بدینگونه رقیق بوده است.

۱۰- فرقه‌ای دیگر از علماء به علوم نحو و لغت و شعر پرداختند، و در پی کسب آگاهی از لغات عرب برآمدند، و بدان فریفته شدند، و پنداشتند، که چون از علماء امّت هستند، پس گناهان‌شان بخشیده‌است. زیرا که قوام دین و سنّت بوسیلهٔ علم نحو و لغت‌است. پس عمرهای خودرا در این راه فنا کردند، و درپی کسب اطّلاع از قوانین دقیق نحو و لغت آنرا مصروف داشتند.

و این غرور بزرگی‌است، اگر عاقل می‌بودند، میدانستند که لغت عرب همانند لغت ترك‌است، و کسیکه عمرش‌را در راه دانش لغت عرب فنا میکند، مثل آن کسی‌است که در راه دانش لغت ترکی و هندی و غیر آن عمری را سپری میکند، تنها فرقی که هست، آن‌است که شرع مقدّس به زبان عرب آمده‌است، و دانش نحو و لغت در حدّ شناخت کتاب و سنّت و آنچه بدین دو منبع دینی تعلّق می‌گیرد، کفایت میکند. و اما تعمّق در آن بدرجهٔ غیر محدود، بیش از نیازاست، و صاحب آن فریفته شده‌است.

صنف دوّم

از مغرورین و فریب خوردگان عبادات و اعمال‌است:
فریب خوردگان این صنف فرقه‌های بسیاراست:

از جمله بعضی در نمازش غره‌میشود، و بعضی در تلاوت قرآن، و بعضی در حج، و بعضی در جهاد، و بعضی در زهد. از این صنف فرقه‌ای هستند که در باب فرایض اهمال میکنند، و به نوافل روی‌می‌آورند، و چه بسا آنقدر در نوافل ژرف‌بینی میکنند، که به‌زیاده‌روی کارشان می‌انجامد، و از حدّ درمیگذرند. مانند کسیکه وسوسه بر او در وضوء گرفتن غلبه میکند، و در مورد آن به مبالغه می‌پردازد، و می‌پندارد آبی‌را که در دست دارد، از لحاظ شرعی به پاکی او منجر نمیگردد، و برای خود احتمالات دور از واقع در نظر می‌گیرد، که هر چه از آب استفاده میکند، باز هم تصوّر میکند، قریب به پلیدی‌است.

همین شخص وقتی کارش به خوردن حرام بازگردد، احتمالات قریب به حرام‌را، بعید تلقّی میکنـد، و چه بسا که حرام محض و خالص‌را میخورد. اگر رعایت این احتیاط از آب به غذا منتقل گردد، بهتر خواهد بود، بدلیل اینکه سیرهٔ صحابه رضی الله عنهم چنین

بوده‌است.

حضرت عمر رضی الله عنه از ظرف یك نفر نصرانی وضوء گرفت، در حالیکه احتمال ظهور نجاست در آن می‌رفت، و با این وصف در برخی موارد از استفادهٔ حلال خودداری میکرد، و این بخاطر ترس از وقوع در حرام بود.

۲ـ فرقه‌ای دیگر، بر آنان وسوسه در نیّت نماز غلبه کرد، و شیطان یکی از آنان‌را ترك نمی‌کند، تا نیّت او درست بسته شود، بلکه اورا بوسوسه می‌اندازد، تا که جماعت از او فوت گردد، و چه بسا که این وسوسه باعث گردد، که وقت نماز خارج شود. باز اگر تکبیر تحرم‌را هم بدست آورد، در قلبش تردید، در صحّت نیّت او وجود دارد، گاهی در تکبیر وسوسه میشود، که حتی صفت تکبیر از شدّت احتیاط تغییر میکند، و شنیدن فاتحهٔ امام در جماعت از او فوت میگردد. این کار اوّل نماز اواست، و سپس در همهٔ نماز غفلت می‌ورزد، و حضور دل در آن ندارد، و بدینسان مغرور گردیده، که در نماز نهایت احتیاطرا مراعات کرده‌است. و ندانسته که حضور دل در نماز واجب‌است.

جز این نیست که ابلیس اورا فریب داده، و این کاررا برای او مزیّن ساخته، و برایش چنین وانمود کرده که رعایت این احتیاط تورا از عموم مردم ممتاز میکند، و تو در نزد پروردگارت از مقام بهتری برخوردار میشوی.

۳ـ فرقه‌ای دیگر، بر آن وسوسه غلبه کرده، که در ادای مخارج حروف فاتحه نهایت احتیاطرا بکار می‌گیرند، و همچنین در سایر اذکار. بطوریکه هرکدام‌شان در اداء حروف از شدّت کار گرفته و برای

فرق بین حروف ضاد، وظاء بسیار حسّاس می‌باشد، و غیر از این چیز دیگری برایش اهمیّت ندارد، و در اسرار فاتحة الکتاب نمی‌اندیشد، و به معانی آن توجّه ندارد. و نمیداند، که خلق مکلّف به تلاوت قرآن و اداء مخارج آن با آن شـدّت نیستند، جز در حدّ عادت‌شان در سخن گفتن.

این غروری بزرگ‌است، ومثـال آنـان همـاننـد کسی‌است، که پیامی‌را به مجلس سلطان ببرد، و مأمور باشد، که آنرا بنحو صحیح به او برساند. ولی آن مرد، در مخارج حروف آن دقّت بخرج دهد، و هر جمله‌ای‌را بارها تکرارکند، و در آنحال از مقصود پیام غافل باشد، و به حرمت مجلس توجّه نکند. بدون شك این چنین شخصی مورد توبیخ سلطان قرار می‌گیرد، و به تیمارستان منتقل میشود، و اورا فاقد عقل و اندیشه میدانند.

۴ـ گروهی دیگر به تلاوت قرآن کریم مغرور میشوند، ولی از آن بهره‌ای نمی‌برند. چه بسا که آنان قرآن‌را در هر شبانه‌روز یکبار ختم میکنند، در حالیکه زبانهای‌شان به تلاوت مشغول‌است، دلهای‌شان در جهان مادی به سیر و سیاحت می‌پردازد، و هیچکدام‌شان در معانی قرآن نمی‌اندیشند، تا از موارد توبیخ آن، متنبّه‌گردد، و از مواعظ آن پندگیرد، و به اوامر و نواهی قرآن توجّه نموده و از آن درس عبرت آموزد، و از معانی ژرف قرآن لذّت‌گیرد، و از اعجاز نظم آن سود جوید.

اگر کسی کتاب خدارا در شبانه‌روز صد بار بخواند، و سپس به اوامر و نواهی توجّه و عمل نکند، آن چنان شخصی مستحق عذاب‌است.

چه بسا که خواننده صوتی زیبا داشته باشد، و چون قرآن بخواند، از صوت خود لذّت ببرد، و بدینسان مغرور گردد، و گمان کند که او با خدای تعالی مناجات کرده، و کلام اورا شنیده‌است. هیهات چقدر از حق این چنین شخصی بدوراست، که اگر لذّت کلام خدارا دریافته‌بود، به صوت زیبای خود توجّه نمیداشت، و خاطرش بدان پیوند نمی‌خورد. و بدیهی‌است که لذّت کلام جز از حیث معنی در جنبهٔ دیگری دریافت نمی‌شود. پس این چنین فردی در غروری بزرگ بسرمی‌برد.

۵ـ گروهی دیگر به روزه گرفتن غره شدند، و چه بسا که همواره روزه بدارند، و روزهای گرامی‌را روزه‌بگیرند، ولی با این حال زبانهای خودرا از غیبت بازنمیدارند، و خواطر خودرا از ریاء حفظ نمی‌کنند، و شکمهای خودرا در موقع افطار از حرام منع نمی‌کنند، و در سخن گفتن از یاوه‌گوئی و زیاده‌گوئی باکی ندارند. این گروه واجب‌را ترك کرده، و به مستحب و مندوب روی آورده‌اند، و بدینسان گمان دارند که بعنوان مسلمان تسلیم خدا شده‌اند.

هیهات جز این نیست که مسلمان و تسلیم خدا کسی‌است که در پیشگاه او تعالی با قلبی سلیم حاضر شود.

پس این گروه شدیدترین فریب‌را خورده‌اند و مغرور گشته‌اند.

۶ـ فرقه‌ای دیگر به حج مغرور گردیدند، بدون اینکه از مظالم کناره‌گیرند، و دیون خودرا اداء نمایند، و یا از پدر و مادرشان رضایت حاصل‌کنند، و یا توشهٔ سفررا از منبع حلال بدست آورند. چه بسا که نماز فرض‌را در راه حج ضایع سازند، و چه بسا که از پاکی جامه و بدن عاجز باشند، و به ستم از دیگران حق راهداری می‌گیرند، و در راه از

سخنان بیهوده و خصم انگیز پرهیز نمی‌کنند، و چه بسا که برخی از آنان از راه جمع حرام بر رفقایش انفاق کند، و از آن ریاء و خودنمائی‌را در نظر داشته باشد، بدین ترتیب خدارا در کسب حرام معصیت ورزیده، که این اوّل کاراست، و دوّم اینکه در حالی به کعبه رسیده، و در آن حضور یافته، که قلبش ملوّث به اخلاق رذیله و صفات مذموم‌است، و با این حال گمان دارد که در پیشگاه خدا مقامی ارجمند دارد، و بدینسان این مرد مغرور گردیده و فریب خورده‌است.

۷ـ فرقه‌ای دیگر راه بیم دادن و انذاررا پیش‌می‌گیرند، و مردم‌را امر به معروف و نهی از منکر میکنند، و یکی از آنان‌را می‌بینی که به مردم ایراد می‌گیرد، و آنان‌را به انجام نیکی فرمان میدهد، و خودرا فرموش میکند. چون مردم‌را به نیکی امر میکند، در کارش سختگیر و در جستجوی ریاست و عزّت‌است. و اگر مردم نادرستی‌را از او مشاهده کنند، و بر او ایراد بگیرند، خشمگین میشود، و گوید: من محتسب هستم، چونکه بر من ایراد میگیری. گاهی مردم‌را به مسجد گرد می‌آورد، و اگر کسی تاخیر کند، با اوبه شدّت سخن می‌گوید، و چه بسا که ریاء و خودنمائی و ریاست بر او پیش‌آید. علامتش آن‌است که اگر در مسجد غیر او برخیزد و ادارهٔ جمع‌را بعهده بگیرد، بر او جسارت میکند. بعضی از آنان‌را می‌بینی که اذان میدهد، و می‌پندارد اذان او بخاطر خدااست، اگر غیر او بیاید و در وقت غیبت او اذان گوید، قیامت بر او قائم میگردد، و گوید من به حقم نرسیدم و شما مزاحم شده‌ای.

بعضی از آنان، به امامت مسجدی خودرا مقیّد میداند، و می‌پندارد که او بهتر از دیگران‌است، و هدف او آن‌است که به او عنوان امام

مسجد گفته شود، و چنین و چنان.

علامتش آن‌است که اگر غیر از او کسی دیگر پیش‌نماز شود، اگرچه از او پرهیزکارتر و دانشمندتر باشد، بر او گران می‌آید.

۸ـ فرقه‌ای دیگر، در مکه و مدینه مجاور گشته‌اند، و به آن مغرور شده‌اند، بطوریکه دلها و ظواهر وباطنهای خودرا پاك نساخته‌اند، و چه بسا که دلهای‌شان به بلاد و منازل آنان وابسته‌است، و می‌بینی که به آن سخن می‌گویند، و می‌گویند: چندین سال‌است در مکه مجاور گردیده‌ایم.

و اگر در مکه بخاطر خدا آمده، پس باید حق خدارا مراعات کند، و اگر به مدینه مجاور گشته، پس باید حق رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم‌را رعایت کند، و چه کسی می‌تواند این حقوق‌را رعایت کند؟ این گروه مغرورند، و به ظواهر فریب خورده‌اند، و گمان کرده‌اند، که محیط باعث نجات آنان میگردد. هیهات. چه بسا که یکی از آنان حتی از لقمه‌ای برای انفاق بر فقیر صرفنظر نکند. چقدر رعایت حق مجاورت خلق مشکل‌است، پس چگونه‌است رعایت حق مجاورت خالق، و آنچه ازحفظ جوارح و اعضاء و قلب شخص و رعایت نیك آن الزامی‌است.

۹ـ فرقه دیگر طریق زهد در مال‌را برمی‌گزینند، و از غذا و لباس به حدّ اقل آن قناعت میکنند، و از مسکن به مسجد اکتفا مینمایند. و می‌پندارند، که مقام زاهدان‌را دریافته‌اند، و آنان با این حال مشتاق ریاست و جاه هستند.

ریاست بیکی از این چیزها بدست می‌آید: یا بوسیلهٔ علم، یا وعظ، و یا مجرّد زهد. آنان آسانترین راه‌را گذاشته و به بزرگترین مهلکات

مبادرت کرده‌اند.

زیرا که جاه‌پرستی بدتر از مال پرستی‌است. اگر یکی از آنان جاه‌طلبی‌را ترك میکرد، و به مال‌طلبی روی می‌آورد، به سلامتش نزدیکتر می‌بود.

این گروه مغرورند، و می‌پندارند، که آنان از زاهدان دنیا هستند، و در واقع معنی دنیارا نفهمیده‌اند. و چه بسا که ثروتمندان‌را بر فقراء مقدّم دارند.

بعضی به علمش مغرور میشود، و بعضی خلوت و گوشه‌نشینی‌را برمیگزیند، ولی شروط آنرا بهمراه ندارد. بعضی چون مال به او تقدیم شود، آنرا دریافت نمیکند، از ترس اینکه مبادا گفته شود، زهد او باطل‌است. در حالیکه به مال علاقه واشتیاق دارد، اما از مذمّت مردم بیمناك‌است.

بعضی برخود سخت می‌گیرد، و حتی در شبانه‌روز ۱۰۰۰ رکعت نماز میخواند، و قرآن‌را ختم میکند، و او در تمامی اینها به مراعات حضور دل اهمیّت نمی‌دهد، و به بررسی و تطهیر آن از ریاء و کبر و خودپسندی و سایر مهلکات توجّه نمی‌نماید.

و چه بسا که می‌پندارد که عبادات ظاهری کفهٔ حسنات اورا سنگین میکند. هیهات که ذرّه‌ای از تقوا، و یکی از خصلت‌های ازرشمند، بهتراست از امثال کوههائی عمل به جوارح. وانگهی شخص گاهی به گفتهٔ کسیکه می‌گوید: شما از اوتاد زمین و یا از اولیاء خدا و دوستان او هستید، مغرور میشود، و به آن شادمان میگردد، و آنرا نمایان شدن تزکیهٔ خود می‌داند، اگر روزی یکی اورا ناسزاگوید، اورا کافر

میخواند، و با آن کسیکه به او ناسزاگفته به جنگ برمی‌خیزد، و چه بسا که به ناسزاگوئی خود می‌گوید: هرگز خداوند تورا نمی‌بخشاید.

۱۰ـ فرقه‌ای دیگر، بر نوافل بسیار حرص می‌ورزند، و به فرایض چنان آمادگی نمی‌گیرند، که به نوافل دارند، یکی از آنان‌را می‌بینی به اداء نماز ضحی و نماز شب و امثال آن خوشحال‌است، و به نماز فرض احساس شادمانی نمی‌کند، و در آن چیزی نمی‌بینند، زیرا که حریص است، آنرا در اوّل وقت آن اداءکند، و قول رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم‌را فراموش میکند:

(تقرّب جویان بخدا تقرّب نمی‌جویند به او تعالی، به چیزی بهتر از اداء آنچه خداوند بر آنان فرض گردانیده‌است).

می‌بینی که شخص رعایت ترتیب‌را در امور خیر، جزء کارهای ناپسند بحساب می‌آورد، در حالیکه گاهی برای انسان دو فرض با هم مقرّر میگردد، که یکی فوت میشود و دیگری امکان فوت آن نمی رود. یا گاهی انجام دو کار نفل پیش می‌آید، که یکی وقت آن تنگ‌است، و دیگری برای انجام آن وقت فراخ‌است. اگر شخص ترتیب‌را مراعات نمی‌کند، او مغروراست. و نظایر این امر بیش از حدّ متداول‌است، زیرا که معصیت ظاهراست، و چیزی که پوشیده‌است، اهمیّت تقدیم بعضی طاعات بر برخی دیگراست، مانند تقدیم همهٔ فرایض بر نوافل، و تقدیم فرضهای عینی، بر فرضهای کفایه، که اگر کسی دیگر به آن قیام کند، ضرورتی برای قیام او نیست، و تقدیم مهمترین فرضهای عین، بر فرضهای عین پائین‌تر از آن، و تقدیم آنچه فوت میشود، مثل تقدیم حق مادر بر حق پدر، و تقدیم نفقهٔ پدر و مادر بر حج، و تقدیم جمعه بر عید

وقتیکه وقت عید مصادف با جمعه باشد، و تقدیم فرض بر دیگر فرایض.

و چقدر بزرگ‌است بنده، که این امررا اجرا کند، و بدان توجّه دارد. ولی غرور در اجرای ترتیب دقیق‌است، و فریبندگی آن بسیار پنهان، که بر کشف آن قادر نیست مگر علماء راسخ در علم.

صنف سوّم

از مغرورین صاحبان سرمایه‌است.

و آنان فرقه‌های مختلفی هستند: ۱ـ فرقه‌ای به بناء مساجد، و مدارس، و رباطها، و ایوانها، و سایر نیازهای ظاهری مردم همّت میگمارند، و آنگاه اسامی خودرا با آجر ـسنگـ بر روی بنا حك میکنند، تا که یادشان جاودانه گردد، و پس از مرگ اثرشان باقی باشد، و بدینسان گمان میکنند، که مستحق غفران خدا هستند. آنان از دو جهت مغرورند: اوّل آنکه پولی را در بناء اماکن بیان شده مصرف میکند که ازطریق ظلم، وشبهات، و رشوه، و مقامهای اشغال کرده بدست آورده‌اند، و این گروه در کسب پول خشم خدارا برانگیخته‌اند، و چون در کسب پول اماکن، خدارا نافرمانی کرده‌اند، پس واجب بر آنان توبه‌است، و بازگردانیدن اموال به اهل آن، البته اگر زنده هستند، و بوارثان‌شان، اگر مرده‌اند، و منقرض شده‌اند، و اگر ورثه‌ای ندارند، پس واجب آن‌است که مال‌را در مهمترین.مصالح اجتماع بمصرف برسانند، و چه بسا که مهمترین مصالح، تقسیم آن بر مساکین باشد، براستی چه فایده‌ای در بنائی‌است، که نیازی بدان نیست، و بنیانگذار می‌میرد و

آنرا ترك میکند. فقط چیزی که هست، اینکه بر این گروه ریاء و شهرت طلبی، و لذّت یادگاری گذاشتن چیره‌شده‌است.

و دوّم اینکه آنان می‌پندارند، با این کارها اخلاص خودرا بنمایش گذاشته‌اند، و قصدشان در صرف پول در بناهای عالی خیر بوده‌است. ولی اگر یکی از آنان مکلّف شود که یك دینار بر مسکینی انفاق کند، نفسش بدان رضایت نمیدهد، زیرا که حب مدح و ثنا در باطن او جای گرفته‌است.

۲ـ فرقه‌ای دیگر مال حلال کسب کرده‌اند، و از حرام دوری گزیده‌اند، و آنرا بر بنای مساجد بمصرف رسانیده‌اند. آنان نیز از دو جهت مغرورند:

اوّل از جهت ریاء و خودکفائی و ثناء مردم، زیرا چه بسا که در کنارش، یا در شهرش فقرائی باشند، که انفاق اموال به آنان مهمتر از صرف پول در بنای مساجد باشد، بدلیل اینکه مساجد بسیاراست، و غرض از آن تنها اجتماع مسلمانان‌است، و دیگر غرضی در آن مطرح نیست، و لزومی ندارد که در هر کوی و برزن مسجدی بنا شود، و مساکین و فقراء نیازمند باقی بمانند.

چیزی که باعث گردیده او به آسانی در بنای مساجد پول بدهد، بخاطر آن‌است، که این امر در چشم مردم نمایان‌است، و ثناء و تعریف و تمجید مردم‌را نسبت به او بدنبال می‌آورد. پس او می‌پندارد که این کار او برای خدااست، در حالیکه برای غیر خدااست، و نیّت او این مسئله‌را بهتر میداند، زیرا که وجدان او ناراحت‌است، و می‌گوید: جز این نیست که هدفم از این بنا خدااست.

دوّم اینکه شخص پولش‌را در آرایش و تزیین مسجد با نقّاشیهای ممنوعه به مصرف می‌رساند، نقاشیهائی که دلهای نمازگزاران‌را مشغول میسازد، زیرا که چون بدان مینگرند، خشوع نمازرا از دست میدهند، و حضور دل که مقصد نمازاست رخت برمی‌بندد. پس هرچه در نمازشان پیش می‌آید، و یا در غیر نماز آنان‌را مشغول میسازد، بواسطهٔ دقّتی‌است که در بنای مسجد بعمل آمده‌است، و تزیین مسجد بهیچ وجهی روا نیست.

حسین رضی الله عنه فرمود: چون رسول خدا صلّی الله علیه و سلّم خواست، که در مدینه مسجدش‌را بنا کند، جبرئیل به نزدش آمد، و گفت: آنرا به ارتفاع ۷ زرع بنا کن، و آرایش و نقّاشی‌اش مکن.

پس این گروه کار منکررا معروف می‌بینند، و بر آن تکیه می‌زنند، و در این کار مغرورند.

۳ـ فرقه‌ای دیگر، از اموال خود انفاق میکنند، و به فقراء و مساکین صدقه میدهند، ولی آنرا در محافل و مراکز تجمّع مردم انجام میدهند، و از عادت فقراء سپاسگزاری و افشای نیکوکاری‌است. پس از تصدّق پنهانی کراهت دارند، و اگر فقیر آنچه از آنان بعنوان صدقه دریافت داشته مخفی‌کند، آنرا خیانت بر خود می‌بینند، و آنرا بعنوان کفران نعمت تلقّی مینمایند. و چه بسا که همسایه‌های آنان گرسنه باشند، ولی برای کمك و مساعدت‌شان هیچ اقدامی نکنند. ابن عبّاس رضی الله عنه فرموده‌است:

(در آخر الزّمان بدون سبب حاجی زیاد میشود، سفرشان دل‌انگیز مینماید، و روزی و نعمت بر آنان گسترده میگردد، و در حالی از سفر

حج بازمیگردند، که بار گناه را بر دوش دارند، و تبدیل به چپاولگران شده‌اند، شترش ـوسیلهٔ سفرـ راهی بیابانها وشن‌زارهااست، و همسایه‌اش در کنارش گرفتاراست، ولی به او نمی‌پردازد، و یاری‌اش نمی‌کند).

۴ـ فرقه‌ای دیگر از سرمایه‌داران، اموال‌را حفاظت و نگهداری میکنند، و از انفاق آن بخل می‌ورزند، و فقط به عبادت بدنی مشغول میشوند، که در آن نیازی به انفاق مال نیست مثل روزه‌گرفتن، و قیام شب، و ختم قرآن. و این گروه مغرورند زیرا که بخل نابودکننده بر باطن‌های‌شان مستولی گردیده، پس آنان نیازمند انگیزه‌ای برای بیرون آوردن پول می‌باشند در حالیکه به طلب فضایلی برآمده‌اند، که از آن مشغول هستند.

مثال‌شان مانند کسی است، که در جامه‌اش، ماری داخل شده، و اورا مشرف به نابودی کرده، و او در طلب سکنجبین برای تسکین صفراء خود می‌باشد، براستی کسی‌را که مار گزیده باشد، به سکنجبین چه نیازی دارد؟

به بُشر حافی گفته‌شد: فلانی بسیار نماز میخواند، و روزه می‌گیرد.

فرمود: این مسکین خودرا واگذاشته، و بدیگری پرداخته‌است، جز این نیست، که او می‌باید برای گرسنگان غذا دهد، و بر مساکین انفاق کند، که این بهتراست برایش، از گرسنگی دادن خودش، و هم از نمازهای نافله‌اش، با اینکه او دنیارا جمع نموده، و از فقراء بازداشته‌است.

۵ـ فرقه‌ای دیگر از سرمایه‌داران بخل بر آنان غلبه کرده،

بطوریکه، جز از زکات نفس‌های‌شان از چیز دیگری از سرمایه‌های‌شان صرفنظر نمی‌کنند، و زکات‌را هم از مال پست و بی‌ارزش، که از آن دل برکنده‌اند اداء میکنند، و برای تسلیم آن به فقراء، در جستجوی فقیری برمی‌آیند، که به آنان خدمت کند، و یا بخشی از نیازهای‌شان‌را برآورده‌سازد، و در پی کسی برمی‌آیند، که در آینده امید مزدوری اورا دارند، و بطور کلّی زکات‌را بکسی میدهند، که غرضی از اغراض‌شان‌را برآورده سازد.

یا زکات‌را به شخصی میدهند، که از طرف یکی از بزرگان معین و مشخص شده باشد، تا بدینوسیله در نزد آن بزرگ به منزلت و مقامی نایل آیند، که آن مرد برای رفع احتیاج او در موارد لزوم اقدام کند، همه آن تباه کنندهٔ نیّت‌است، و عمل‌را حبط میسازد، و صاحب آن مغروراست، و گمان میکند، که از خدا فرمان می‌برد، در حالیکه او فاجراست، زیرا در عبادت خدا غرضی غیر از خدارا می‌جوید، پس او و امثال او با سرمایه فریفته شده‌اند.

۶ـ فرقه‌ای از عوام خلق، و صاحبان سرمایه، و فقراء، بحضور در مجالس ذکر غره شده‌اند، و اعتقاد کرده‌اند، که این حضور آنان‌را بی‌نیاز میکند، و برای‌شان کافی‌است، پس آنرا بعنوان عادتی تلقّی کرده‌اند، و پنداشته‌اند مجرّد سماع وعظ برای‌شان ثواب بدنبال دارد، بدون آنکه بعمل بپردازند، و یا از وعظ پند گیرند.

این قوم نیز مغرورند، زیرا که فضل مجالس ذکر، وقتی حاصل می‌آید، که مشوّق به خیر باشد، و اگر علاقه به نیکی‌را نشوراند، پس خیری در آن نیست. رغبت به کار خیر پسندیده‌است، زیرا که انسان‌را

به عمل وامیدارد، و باز اگر رغبت انسان‌را به عمل واندارد، در آنهم خیری نیست.

چه بسا که شخص به سبب شنیدن موعظه مغرور گردد، و چه بسا که اورا از لحاظ رقّت قلب حالتی همانند زنان رخ دهد، و اورا بگریه وادارد، و چه بسا وقتی که سخنی ترسناك بشنود. صورتش زرد گردد و گوید: ای خدای سلام، مرا در آنجا بسلامت‌دار، و پناه می‌جویم بخدا، و خدا مرا کافی‌است، و هیچ توان انجام کار، و هیچ بازدارنده‌ای از گناه نیست مگر خدای یکتا.

این شخص با گفتن این کلمات تصوّر میکند، که به تمامی خیر دست یافته، و در آنحال مغروراست.

جز این نیست که مثال او مانند مریضی‌است، که به مطب پزشکان مراجعه میکند، و توصیف و بیان پزشکان‌را می‌شنود، که اثرات دارو را برایش شرح میدهند، ولی او نه دستور پزشکی‌را عمل میکند، و نه به آن شروع میکند. و با این حال فقط با رفتن پیش پزشك می‌پندارد که راحت شده و سلامت‌را بازیافته‌است.

هم‌چنین گرسنه‌ای که پیش کسی‌رود، که او توصیف غذاهای خوشمزه‌را میکند ولی از غذا خبری نیست.

بنابر این هر وعظی که یکی از خصوصیات موجود شمارا تغییر ندهد، و در پی آن افعال شما تغییر نکند، بطوریکه خداوند اعمال شمارا بپذیرد، و این اعمال موجب روی برتافتن شما از دنیا گردد، و شمارا متوجّه خدا سازد.

آری اگر وعظ چنین تاثیری در شما نکند، نه تنها که فائده‌ای در

برندارد، بلکه علاوه بر آن بر علیه شما حجّت‌است.

پس اگر فقط وعظرا وسیلهٔ نجات خود می‌بینی، شما مغرور و فریب خورده هستی.

صنف چهارم

از مغرورین صوفی مآبان هستند.

چقدر غرور و فریب در این گره فراوان‌است.

۱ـ از جمله مغروران این صنف، صوفیان اهل این زمان‌است، مگر کسیکه خدا اورا حفظ کرده باشد. آنان به لباس و نطق و هیئت مخصوص فریفته شدند، بطوریکه خودرا مشابه صوفیان صادق درآوردند، و لباس آنان‌را به تن کردند، و هیئت آنان‌را برای خود طرّاحی نمودند، و الفاظ و آداب و مراسم و اصطلاحات و احوال ظاهری آنان در سماع و رقص و طهارت و نمازرا برای خود برگزیدند، و در جلوس بر سجّاده خودرا به شکل آنان ساختند، یعنی سرهای‌شان‌را پائین انداخته، و در جیب فرو بردند، و خودرا به گونهٔ متفکّری ساختند، که نفس‌هارا حساب شده میکشد، و آوازرا در سخن گفتن پائین می‌آورد، و فریاد زدنش به گونهٔ خاصی‌است و...

این قوم چون این روش صوفی مآبانه‌را آموختند، پنداشتند که این کارها باعث نجاتشان میگردد، لذا هرگز خودرا سرزنش نکردند، و با تلاش و ریاضت، و مراقبت قلب، و تطهیر باطن و ظاهر از گناهان

آشکـار و پنهان، خودرا به برنج نینداختند، آری همهٔ این تزویرها در منازل تصوّف انجام میشود.

وانگهی این صوفی‌مآبان همانند سگان مردار خوار، بر حرام و شبهات، و اموال سلاطین یورش می‌بردند، و بر سر لقمه‌ای نان، و مبلغ ناچیزی پول، و یا غلّه با هم برقابت می‌پردازند، و بر سر هیچ و پوچ با هم حسد می‌ورزند، و برخی از آنان آبرو و پردهٔ دیگری‌را بخاطر غرضهای مادی می‌درند، پس این گروه غرور و فریب‌شان ظاهر و هویدااست.

مثال آنان همانند پیرزنی‌است، که بشنود رزمندگان، و قهرمانان و جنگجویان اسامی‌شان در دیوان ثبت میگردد، پس آن زال هم خودرا به لباس و شکل آنان درمی‌آورد، چون خبر به پادشاه می‌رسد، که چنین قهرمانی پیدا شده، او را آزمایش میکند، که می‌بیند او پیرزنی سیه‌چُرده و زشت‌است، به او گفته میشود، شما از اینکه شاه‌را به تمسخر گرفته‌ای شرم نمی‌کنی، اورا زیر پای فیل بیندازید، و چنین میکنند، و فیل هم اورا پایمال میسازد و کار به نابودی او منتهی میگردد.

۲ـ فرقه‌ای دیگر از صوفی‌مآبان، بیش از گروه قبلی در فریفتگی و غرور گرفتار آمده‌اند، زیرا که برای‌شان اقتدا بروش صوفیان صادق در پوشیدن جامه‌های ضخیم و زبر، و رضایت به حدّاقل غذا و نکاح و مسکن کار دشواری‌است، و نمی‌توانند خودرا به شکل آنان درآورند، پس خواستند، که تظاهر به تصوّف کنند، و متظاهر به تصوّف چاره‌ای ندارد، جز اینکـه خودرا به لبـاس صوفی واقعی درآورد، از اینـرو از پارچه‌های پشمی و ابریشمی صرف‌نظر کرده، و در پی بدست آوردن

پارچه‌های گرانبها و رنگارنگ از قبیل چادرها و حوله‌ها و سجّاده‌ها برآمدند، که بهاء آنها از قیمت پارچه‌های پشمی و ابریشمی هم بیشتراست.

این قوم از معصیت‌های ظاهری نیز اجتناب نمی‌کنند، چه برسد به اجتناب از معصیت‌های باطنی.

غرضْ آنان آسودگی و عیّاشی، و خوردن اموال سلاطین و امثال آنها ست، و با این وصف، آنان خودرا نیك می‌پندارند، و ضرر این گروه بر مسلمانان بیش از ضرر دزدان‌است، زیرا که این قوم دلهای مردم‌را می‌ربایند، و با ظاهرسازی و حقّه‌بازی اینان سبب نابودی مردم میشوند، و تصوّف‌را بدنام میکنند، و اگر خلق رسوائی‌شان‌را بدانند، و گمان کنند که اهل تصوّف چنین هستند، همهٔ صوفیه‌را بطور مطلق مورد مذمّت و نکوهش قرار میدهند.

۳ـ فرقه‌ای دیگر از صوفی‌مآبان، ادعای علم مکاشفه و مشاهدهٔ حق، و عبور از مقامات، و وصل، و ملازمت در عین شهود، و وصول به قرب خدای تعالی‌را کرده‌اند، این بیچارگان دارای هیچ عرفانی نیستند، و وصل آنان جز رسیدن به این الفاظ چیز دیگری نیست.

این قوم به الفــاظی مصیبت‌زا خودرا گرفتــار کرده‌انـد، و هر کدام‌شان آنـرا تکـرار میکند، و می‌پندارد، که بکار بردن این الفاظ، برترین علم اوّلین و آخرین‌است.

او به فقهاء، و قاریان قرآن، و محدّثین، و اصناف علماء، به چشم حقارت مینگرد، حال با عوام معامله‌اش چگونه خواهد بود؟ کار بجائی میرسـد، که دهقـان کشاورزی‌اش‌را ترك میکند، و بافنده، ریسندگی

خودرا کنار میگذارد تا چند روزی در خدمت شیخ باشد، و می‌بینند که شیخ همان کلمات تقلّبی‌را بکار می‌برد، و تکرار میکند، گویا از وحی سخن میگوید، و از اسرار و رازهای جهان صحبت میکند، و بدینسان همهٔ علماء و بندگان خدارا کوچک می‌بیند، در بارهٔ بندگان خدا می‌گوید: آنان مزدوران خسته‌اند. و در بارهٔ علماء می‌گوید: آنان بوسیلهٔ حدیث در پرده‌اند، و از اسرار خبر ندارند. و خود ادّعا میکند که او به حق رسیده‌است، و از زمرهٔ مقرّبین خدااست، در حالیکه او در نزد خدا از فجّار منافق بحساب می‌آید، و نزد صاحبدلان از احمق‌های نادان. این چنین شخصی هرگز به علمی دست نیافته، و دارای هیچ خصلت نیکی نیست، و در دانش مقامی ندارد، و قلبش‌را مراقبت نکرده و بجز پیروی از هوا و هوس، و تکرار یاوه‌گوئی بکار دیگری اشتغال نیافته‌است، ولی اگر بکاری مشغول میگردید، که به او نفع میرسانید، برایش بهتر می‌بود.

۴ـ گروهی دیگر از گروه قبل بالاتر رفته‌اند، بطوریکه اعمال‌خوب انجام داده‌اند، و در پی کسب حلال برآمده‌اند، و به توجّه به قلب مشغول گردیده‌اند، ویکی از آنان‌را می‌بینی حالتی یافته، که ادّعای رسیدن به مقامات زهد و توکّل و رضا و حب‌را میکند، بدون آنکه بر حقیقت این مقامات وقوف یافته باشد، و بر شروط و علامات و آفات آن آگهی داشته باشد.

بعضی از آنان ادّعای وجد و حب خدارا میکند، و می‌پندارد که او واله و شیدای خدااست، و شاید در بارهٔ خداوند به خیالات فاسد، بپردازد، که بدعت در دین و یا کفررا در پی‌آورد، و با این حال او مدّعی

حب خدااست، البته قبل از آنکه معرفت او تعالی‌را حاصل کند، و این امر هرگز متصوّر نمی‌شود.

وانگهی آن شخص همیشه از آنچه که خدا دوست نمیدارد، خودرا جدا نمی‌سازد، و هوا و خواهشات نفسانی خودرا گاهی در مقابل او امر خدا ایثار میکند، و از ارتکاب بعضی از امور بخاطر شرم از خلق خودداری میکند، ولی اگر در خلوت باشد، بخاطر شرم از خدا کار زشت‌را ترك نمی‌کند، و آن کس نمیداند که همهٔ این امور مناقض حب‌است.

بعضی از آنان به قناعت تمایل نشان میدهد، و توکّل میکند، و به کوه‌روی می‌آورد، و توشه‌ای برنمی‌گیرد، تا بوسیلهٔ توکّل خودرا اثبات کند، و بیچاره نمیداند، که این کار بدعت‌است، که از هیچکدام از صحابه و سلف این امّت نقل نشده‌است، و آنان به امر توکّل عالمتر بودند، از آنچه این قوم از توکّل دریافته‌اند، توکّلی که مخاطره روح و ترك توشه‌را بهمراه دارد.

بلکه صحابه و سلف امّت ـ رضی الله عنهم اجمعین ـ در هر سفری توشه برای خود برمیداشتند، و آنان بر خدای تعالی توکّل داشتند نه بر توشه.

در حالیکه این قوم چه بسا که توشه‌را ترك میکنند، و به اسباب دیگری که مورد وثوق‌شان‌است متوسّل میگردند.

هر مقامی از مقامات منجیه در آن غرور و فریب وجود دارد، که قومی بدان غره شدند. و ما مداخل آفات‌را در مقامات، در ربع منجیات از کتاب احیاء یاد کرده‌ایم.

۵ـ فرقه‌ای دیگر در امر غذا بر خود تنگ گرفته‌اند، حتی در صدد دریافت غذای حلال ناب برآمده‌اند، ولی توجّه به قلب و جوارح‌را ترك کرده و فقط به یك خصلت اهمیّت داده‌اند.

بعضی از آنان در غذا و لباس و کسب، از حلال استفاده میکنند، و در آن تعمّق مینماید، ولی نمیداند که خدا از بنده جز با کمال طاعات راضی نمی‌شود. اگر کسی در بعضی امور فرمان‌را اجرا کند، و در بعضی امور آن‌را بحال خود واگذارد، آن شخص فریفته شده‌است.

۶ـ فرقه‌ای دیگر ادّعای حسن خلق، و تواضع و فروتنی و گذشت دارند، آنان قصد خدمتگزاری صوفیان‌را نمودند، پس قومی‌را گرد آورده، و خودرا مکلّف به خدمت‌شان ساختند، و آنرا شبکه‌ای برای بدست آوردن زمام دنیا قرار دادند. که در آن به مال اندوزی و بهره‌گیری و تکثیر ثروت پرداختند، و غرض‌شان در واقع همین بود و بس. آنان در حالیکه تظاهر به خدمت و تواضع میکنند، و ادّعا میکنند، که قصدشان مهربانی و خدمتگزاری و پیروی‌است، در آنحال به گردآوردن مال حرام و شبهات می‌پردازند، تا که بر رفقای خود آنرا انفاق کنند، و پیروان خط و گروه خودرا افزایش دهند، و با این خدمت اسم‌شان اینجا و آنجا گفته‌شود.

بعضی از آنان از سلاطین و ستمگران پول می‌گیرند، تا در سفر حج آنرا بر صوفیه به مصرف برسانند، و شخص در این کار می‌پندارد، که قصد او نیکی و انفاق‌است، و او عامل خیراست، در حالیکه انگیزهٔ همهٔ اینها همان ریاء و خودنمائی‌است، زیرا که این قوم همهٔ اوامر خدارا ترك کرده و راضی شده‌اند که حرام‌را دریافت کنند، و از آن نفقه

نمایند.

مثـــال کسیکـه مال حرام‌را در راه حج مصـرف میکنـد، مانند کسی‌است که مسجـدی‌را عمارت میکند، و ملاط آنرا از نجاست و پلیدیها قرار میدهد، و گمان میکند، که او قصد عمارت‌را دارد.

۷ـ فرقـه‌ای دیگر خودرا به مجاهده و تهذیب اخلاق، و تطهیر نفس از عیوب آن، مشغول کردند، پس در آن به ژرف‌بینی پرداختند، و تحقیق در عیوب نفس و شناخت نیرنگهای آن‌را بصورت علم و حرفه درآوردند، که در تمام مسایل روانی اطّلاعات و فهم کسب کردند، و عیوب نفس‌را با استنباط دقیق کلام در آفات آن حفظ کردند، و گویند این در نفس عیب‌است، و غفلت از بودن عیب خود عیب‌است، و در این راستا از کلماتی مسلسل‌وار کار گرفتند، و در این راه اوقات خودرا تلف کردند، زیرا که آنان با نفس‌های خود درگیرند، و به خالق خود پیوندی ندارند، ومثال‌شان مانند کسی‌است که به اوقات حج و مسایل آن مشغول گردد، ولی به سفر حج نرود، و مشغول شدن به اوقات و مسـایل حج اورا بی‌نیاز از حج نمیگـرداند، پس این چنین شخصی مغرور و فریب خورده‌است.

۸ـ فرقه‌ای دیگر از این حدود گذشتند، و وارد سلوك در طریق شدنـد، و ابواب معرفت بر آنان گشوده گردید، چون نسیم معرفت‌را استشمام کردند، از آن مسرور گردیده، و آنرا عجیب یافتند، و مسایل شگفت‌انگیز آن آنان‌را به حیرت واداشت، پس دلهای‌شان به التفات بدانسو، و تفکّر در آن متوجه گردیده، کیفیّت باز شدن دریچهٔ معرفت بر آنان و بسته بودن آن بر دیگران آنان‌را به اندیشه واداشت، و این

غرور و فریب‌است.

زیرا که شگفتیهای طریق خدارا نهایتی نیست، پس هر کس بر امری شگفت‌انگیز توقّف کند، و خودرا بدان مقیّد سازد، گامهای او بسوی جلو کوتاه میگردد، و از وصول به مقصد محروم میماند.

مثال آن مانند کسی‌است که بر پادشاهی وارد شود، پس بر درب بارگاه باغی‌را به‌ببیند که در آن گلها و چراغهائی‌است، که قبلاً مثل آنرا ندیده‌است، پس توقّف میکند، و به نظارهٔ زیبائیها میپردازد، تا که زمان ملاقات با پادشاه از او فوت میگردد، و بدون نتیجه بازمیگردد.

۹ـ فرقه‌ای دیگر از این حدود گذشتند، و به انواری که در طریق خدا از فیوضات آن برخوردار میشوند، التفات نکردند، و به عطایای ارجمند در مسیر راه که به آسانی حاصل می‌آید توجّه ننمودند، نه بدان توجّه کردند، و نه به تابلوی ایست آن اعتنا. بلکه در مسیر خود جدّیّت کردند، چون بوصل نزدیك شدند، گمان کردند که به مقصد رسیده‌اند، پس توقّف کردند، و از آنجا نگذشتند، و به اشتباه افتادند. همانا خدای تعالی‌را ۷۰ پرده از نور و ظلمت‌است، و سالك به هیچ پرده‌ای از آن نمی‌رسد، مگر اینکه می‌پندارد، به مقصد رسیده‌است، و خداوند در فرموده‌اش، بصورت خبر از ابراهیم علیه السلام اشاره کرده‌است: ﴿فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ ٱللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَباً﴾.

«چون سیاهی شب بر او روی‌آورد، ستاره‌را دید...».

و چه بسیاراست پرده‌های بین بنده و خدا در این مقام. پس اوّلین پرده بین بنده و خدایش، نفس یك امر ربّانی بزرگ‌است، و آن نوری از انوار خدااست، یعنی سرّ قلب، که خدا حقیقت حق‌را آنچنانکه

هست در آن متجلّی مینماید. حتی همهٔ عالم در مقابل آن تنگ‌است، و همهٔ تصاویر در احاطهٔ آن درمی‌آید. پس در اینجااست که نور او با همهٔ عظمت میدرخشد، و در آن تمام وجود آنطوری که هست نمودار میگردد، و در اوّل امر آن راز به تاقچه‌ای پوشاننده در پرده‌است، چون نورش بدان تجلّی کند، و جمال قلب پس از اشراق نور خدا بر آن کشف گردد، چه بسا که صاحب قلب به قلبش التفات کند، و جمال بیکران آنرا به‌بیند، و آنگاه مدهوش گردد، و چه بسا که در این مقام گوید: أنا الحق. اگر ماوراء این مقام بر او روشن نگردد، و در همین حد بماند. هلاك میگردد.

و به همین معنی‌است که نصاری بسوی مسیح علیه السلام نگریستند، و چون اشراق نور خدارا در او یافتند، به اشتباه افتادند، مانند کسیکه ستاره‌ای‌را در آینه و یا در آب به‌بیند، و گمان کند که ستاره در آینه و یا آب‌است، و دستش‌را دراز کند تا آنرا بگیرد، پس این چنین شخصی فریب خورده‌است.

انواع فریب خوردگی و غرور، در طریق سلوك بسوی خدای تعالی غیر قابل حساب‌است، و بنهایت نمی‌رسد، مگر پس از شرح تمام علوم پنهانی، و این از آنچیزهائی‌است که در ذکر آن رخصت نیست، گاهی اظهار آن جواز دارد، تا کسی بدان فریفته نشود.

وتوفیق با خدااست، و او مرا کافی‌است، و
بهترین وکیل‌است، ولا حول ولا قوّة إلّا
بالله العليّ العظيم وصلّى الله علىٰ
سيّدنا محمّد وعلى آله وصحبه
أجمعين